



An Evaluation the Hadith “Al-Khilafah Ba’di Thalathon” (The Caliphate Will be for Thirty Years After My Life) from the Perspective of the Two Major Sects of Islam*

Abdul Majid Zahadat¹

Abstract

The hadith of “Al-Khilafah Ba’di Thalathon” (The Caliphate will be for Thirty years after my life) has been accepted in the sources of the Sunnis with several narrations and a single theme, and it has been narrated in theological, commentary, hadith and historical sources and became proof of Sunni beliefs, including the legitimacy and quadruplicating (tarbi’) of the caliphs. The question is, can this hadith be an acceptable document for Sunnis in the discussion of Imamate? Using the accepted rules of the two major sects of Islam in examining the authenticity chain and contents of this hadith, it is a distorted narration; However, Imamiyyah has used it as an element of dialectic in debates by case studies. This hadith is inconsistent with Sunni beliefs; Such as limiting the duration of the caliphate to 30 years and the illegitimacy of the caliphs after Amir al-Mu’minin Ali bin Abi Talib, as well as the conflict with the hadiths of the twelve imams, which are agreed upon by both sects. Sunni writers have tried to find a solution to solve these inconsistencies and have stated issues such as forging two periods for the caliphate, i.e. up to 30 years of the caliphate of Prophethood and after that the caliphate of al-Mulk.

Keywords: Caliphate of Prophethood, Caliphate of al-Mulk, Mordacious Emperor, Quadruplicating (Tarbi’) of the Caliphs, The Fifth Caliph.

*. **Date of receiving:** 06 November 2022, **Date of approval:** 21 April 2022.

1. Assistant Professor, Islamic Theology, Al-Mustafa International University, Iran, Qom; (zahadat1394@gmail.com)



بررسی حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» از منظر فریقین*

عبدالمجید زهادت^۱

چکیده

حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» با تعدد نقل و مضمون واحد در منابع اهل سنت مورد قبول واقع شده و در کتب کلامی، تفسیری، حدیثی و تاریخی طرح شده و مستند برخی از اعتقادات اهل سنت از جمله مشروعیت و تربیع خلفا قرار گرفته است. سوال این است که آیا این حدیث می‌تواند مستند قابل قبولی برای اهل سنت در بحث امامت باشد؟ با استفاده از قواعد مقبول فریقین در بررسی سندی و دلالی این حدیث مخدوش است؛ هرچند امامیه به صورت موردی در مناظرات به عنوان عنصر جدل از آن بهره جسته‌اند. این حدیث با اعتقادات اهل سنت ناسازگار است؛ مانند محدود نمودن مدت زمان خلافت به سی سال و عدم مشروعیت خلفای بعد از امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز تعارض با احادیث امامان دوازده گانه که مورد اتفاق فریقین است. نویسندگان اهل سنت برای حل این ناسازگاری‌ها به چاره‌جویی برخاسته‌اند و مباحثی مانند جعل دو دوره برای خلافت یعنی تا سی سال خلافة النبوة و بعد از آن خلافة الملک را بیان کرده‌اند.

واژگان کلیدی: خلافة النبوة، خلافة الملک، الملک العضوض، تربیع الخلفاء، خامس الخلفاء.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۲/۱۹.

۱. استادیار کلام اسلامی جامعة المصطفی ص العالمية، ایران، قم؛ (Zahadat1394@gmail.com).



مقدمه

حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» در منابع اهل سنت به عنوان یک حدیث معتبر در بعضی از مسائل کلامی مورد استناد قرار گرفته است که مهم‌ترین آنها مسایل امامت است. آنان حدیث را مطابق با ترتیب خلافت خلفای راشدین و حاکی از مشروعیت خلفا دانسته و بر همین اساس نوعاً خود را از بحث‌های رجالی بی‌نیاز دانسته‌اند.

در مسائل اعتقادی باید تکیه‌گاه و مستند ما از استحکام قابل توجهی برخوردار باشد و در مسائل اعتقادی نمی‌توان با پیش‌داوری و بدون تحلیل و بررسی سندی و دلالی، حدیثی را مستند قرار دهیم. گرچه این حدیث معمولاً به صورت پراکنده مورد توجه گذرا قرار گرفته اما با توجه به اهمیت آن نزد اهل سنت به ویژه تمسک به آن در مشروعیت خلفا لازم است با نگاهی جامع حدیث مورد ملاحظه قرار گیرد. از این رو در مقاله بررسی حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» از منظر فریقین بعد از بیان پیشینه متون مختلف حدیث مجدداً ملاحظه شده آنگاه اعتبار حدیث از منظر فریقین و سپس فقه الحدیث نزد اهل سنت و بعد از آن بررسی دلالی و در نهایت استناد امامیه به حدیث بیان شده است.

کتاب یا مقاله‌ای با عنوان حدیث یافت نشد اما این حدیث به صورت گذرا و گاه به صورت تفصیلی در کتاب‌هایی مطرح شده است؛ مانند: «الخلافة و الملک» نوشته ابن تیمیه (م ۷۲۸) و «مآثر الإنافة معالم الخلافة» نوشته قلقشندي (م ۸۲۰) و از معاصران کتاب «الخلافة و الملک» نوشته مودودی و «أزمة الخلافة و الإمامة و آثارها المعاصرة» نوشته أسعد وحید و «تعدد الخلفاء و وحدة الأمة فقهاً و تاريخاً و مستقبلاً» نوشته محمد خلدون و دو کتاب «جواهر التاريخ» و «آیات الغدير» نوشته علی کورانی.

در منابع حدیثی به جز بخاری و مسلم، بیشتر محدثان اهل سنت این روایت را آورده‌اند که به برخی اشاره می‌شود: (شیبانی، بی تا، ۲۲۰/۵؛ سجستانی ۱۴۱۰: ۴۰۱/۲؛ بیهقی، بی تا، ۱۵۹/۸؛ دارمی، بی تا، ۱۱۴/۲؛ نیشابوری، بی تا، ۷۲/۳؛ الطیالسی، بی تا، ۵۸).

مفسران ذیل آیه ۵۵ سوره نور به عنوان اخبار غیبی و نشانه نبوت رسول خدا ﷺ (نحاس، ۱۴۱۲: ۱۰۱/۳؛ سمعانی ۱۴۱۸: ۵۴۴/۳؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۲۹۷/۱۲) و ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء و تطبیق شجره ملعونه بر بنی امیه این حدیث را مطرح کرده‌اند (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۳۷۸/۳؛ ابن حیان، ۱۴۲۲، ۵۴/۶). تاریخ نگاران و علمای رجال و تراجم نیز به این حدیث استشهاد کرده‌اند (ابن حبان ۱۳۹۳: ۳۰۴/۲؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۰: ۲۴۵/۱؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۲۰/۲؛ ابن عساکر ۱۴۱۵: ۵۷۵/۴۲). متکلمان در بحث معجزات رسول خدا ﷺ و اخبار غیبی آن حضرت و در بحث امامت به این حدیث استناد جسته‌اند (باقلانی، ۱۴۲۵: ۱۳۴؛ جوینی، ۱۹۸۷: ۱۱۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۸۹/۵).

الف. متن حدیث در منابع اهل سنت

حدیث مزبور با الفاظ گوناگون و نزدیک به هم و نوعا دارای مضمون واحد در منابع اهل سنت آمده است که به برخی از گونه‌های آن اشاره می‌شود:

نقل معروف: «الْخِلَافَةُ ثَلَاثُونَ عَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ الْمُلْكُ» (شیبانی، بی تا، ۲۲۰/۵). این روایت را نقل معروف از این حدیث دانسته‌اند (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۲۰/۶).

تحدید خلافة النبوة به سی سال: «خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُوتَى اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ أَوْ مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ» (سجستانی، ۱۴۱۰: ۴۰۱/۲) در این حدیث مطلق خلافت محدود به سی سال نشده است.

نکوهش و قدح خلفای بعد از سی سال: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ أَيْكُم رَأَى رُؤْبًا فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا دَلَّى مِنَ السَّمَاءِ فَوَزِنْتُ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ فَرَجَحَتْ بِأَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ ثُمَّ وَزِنَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ بِعُمَرَ ثُمَّ وَزِنَ عُمَرُ بِعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَرَجَحَ عُمَرُ بِعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَاسْتَاءَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ خِلَافَةُ نَبِيِّتٍ ثُمَّ يُوتَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمُلْكُ مَنْ يَشَاءُ قَالَ أَبِي قَالَ عَفَّانُ فِيهِ فَاسْتَاءَ لَهَا قَالَ وَقَالَ حَمَّادٌ فَسَاءَ ذَلِكَ» (شیبانی، بی تا، ۴۴/۵) در این نقل عبارت «فَاسْتَاءَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ» به خاطر رنجش رسول خدا از برداشته شدن میزان به نوعی مستلزم مذمت و قدح حاکمان بعد از سی سال هست؛ «استاء بوزن استاک افتعل من السوء وهو مطاوع ساء يقال استاء فلان بمكانی ای ساءه ذلك» (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۴۱۶/۲).

بیان ویژگی‌های خلفای بعد از سی سال: «يَكُونُ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ خُلَفَاءُ يَعْمَلُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَيَعْدِلُونَ فِي عِبَادِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِ الْخُلَفَاءِ مُلُوكٌ يَأْخُذُونَ بِالنَّارِ وَيَقْتُلُونَ الرِّجَالَ وَيَضْطَفُونَ الْأَمْوَالَ فَمُعَيَّرٌ بِيَدِهِ وَمُعَيَّرٌ بِلِسَانِهِ وَلَيْسَ وِرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۲۰/۶) ویژگی‌های حاکمان مرحله دوم یعنی بعد از سی سال بیان شده است.

انحراف تدریجی در خلافت بعد از سی سال: «إِنَّ اللَّهَ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوءَةً وَرَحْمَةً وَكَائِنًا خِلَافَةً وَرَحْمَةً وَكَائِنًا مُلْكًا عَضُوضًا وَكَائِنًا عُثُوءَةً وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ يَسْتَحِلُّونَ الْفُرُوجَ وَالْخُمُورَ وَالْحَرِيرَ وَيَنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَيَرْزُقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (بیهقی، بی تا، ۱۵۹/۸) گرچه سخن از سی سال در میان نیست اما برای حاکمان بعد از رسول خدا ﷺ اوصافی را به ترتیب ذکر کرده و به نوعی تقسیم‌بندی و مرحله‌بندی هم شده‌اند. مرحله اول که ظاهرا همان سی سال است: «وَكَائِنًا خِلَافَةً وَرَحْمَةً». اما در مرحله بعد سلطنتی است خشن: «وَكَائِنًا مُلْكًا عَضُوضًا». در مرحله بعد انحراف شدت می‌یابد و خلافت علاوه بر خشونت با فساد و تباهی و فسق و فجور همراه می‌شود.



مراحل پادشاهی بعد از سی سال: «أول دينكم نبوة ورحمة ثم ملك ورحمة ثم ملك اعفر ثم ملك وجبروت يستحل فيها الخمر والحريير» (دارمی بی تا، ۱۱۴/۲). ظاهراً در این تقسیم خلافت بعد از رسول خدا ﷺ خلافت نبوت و رحمت نامیده شده و بعد از آن پادشاهی در سه مرحله: «ملك ورحمة»، «ملك اعفر»، «ملك وجبروت» است. احتمال دیگر _ هرچند با سایر نقل‌ها سازگار نیست _ آن است که اول دینکم فقط دوران رسول خدا ﷺ باشد و بعد از رسول خدا خلافت نیست بلکه در سه مرحله پادشاهی است به ترتیب رحمت، اعفر و جبروت.

تقسیم از جنبه مکان حکمرانی: «الخلافة بالمدينة والملک بالشام» (نیشابوری، بی تا، ۷۲/۳): تقسیم ثنائی حاکمان بعد از رسول خدا ﷺ به لحاظ دارالحکومه است و پادشاهی در شام کنایه از حکومت معاویه است.

انتقال حکومت از بنی هاشم: «تدور رحى الاسلام على خمس وثلاثين أو ست وثلاثين فان يهلكوا فسبيل من هلك وان بقى لهم دينهم فسبعين عاما قال عمر يا رسول الله بما بقى أو بما مضى قال بما بقى» (همان، ۱۱۴). روایت هفتم و هشتم مطلب واحدی افاده می‌کنند «أراد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَوْلِهِ: تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ أَوْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ زَوَالِ الْأَمْرِ عَنِ بَنِي هَاشِمٍ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ» (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۴۸/۱۵).

استمرار تبدل حکومت: «إِنَّكُمْ فِي النَّبُوءَةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يُرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ ثُمَّ يَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ تَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يُرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ ثُمَّ تَكُونُ جَبْرِيَّةً تَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يُرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يُرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ» (الطيالسی بی تا، ۵۸). بنا بر مشیت الهی تبدل حکومت از خلافت بر منهاج نبوت به حکومت جائز امری مستمر است. به نظر می‌رسد این نقل برای رد انحصار مشروعیت به سی سال و مخفی نگاه‌داشتن انحراف معاویه و پیروانش ساخته شده است.

اغماض از توصیف معاویه «ستكون نبوة ورحمة ثم خلافة ورحمة ثم ملك يجعله الله جل و عز لمن يشاء ثم يكون بيزي و أخذ أموال بغير حق» (ابن قتیبه، ۱۴۰۸: ۳۸۳/۱) در این نقل حکومت جایز و سفاک را با یک فاصله بعد از خلافت رحمت بیان کرده یعنی اول خلافت رحمت بعد پادشاهی بر حسب اراده الهی اما صفت آن را بیان نکرده.

ب. بررسی اعتبار حدیث

برای استناد به حدیث در مباحث اعتقادی مسامحه در سند روا نیست بنا بر این باید دید اهل سنت در خصوص اعتبار این حدیث به روشی در پیش گرفته‌اند:

اعتبار عام

این حدیث در نزد اهل سنت نوعاً بدون نیاز به اباحت رجالی تلقی به قبول شده است؛ زیرا آنان حدیث «الخِلافة بعدی ثلاثون» را گزارش از یک امر واقعی و محقق می‌دانند. برای تأیید صحت و اعتبار حدیث بعد از نقل معروف و تطبیق سفینه گفته‌اند: «هَذَا كُلُّهُ وَاقِعٌ» (ابن کثیر ۱۴۰۸ ج ۲۲۰/۶). اعتبار این حدیث را با صراحت نیز بیان کرده‌اند: از ابوزرعه نقل شده است: «سَأَلْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ عَنْ حَدِيثِ سَفِينَةَ: الْخِلافةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً يَثْبُتُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَدْ رَوَاهُ بَهْزٌ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُمَهَانَ عَنْ سَفِينَةَ» (أبو زرعة، ۱۴۱۷: ۵۸). اعتماد احمد بن حنبل به حدیث در موضوع تربیع خلفا نقل شده است (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۳۶) و ابن عبدالبر بعد از نقل حدیث می‌نویسد: «قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: حَدِيثُ سَفِينَةَ فِي الْخِلافةِ صَحِيحٌ وَإِلَيْهِ أَذْهَبُ فِي الْخُلَفَاءِ» (ابن عبدالبر ۱۳۹۸: ۱۸۴/۲)، ابن تیمیه شهرت حدیث را فی الجمله می‌پذیرد اما در دفاع از تمرد معاویه از بیعت با امیرالمومنین (علیه السلام) و رد تمسک به حدیث می‌نویسد: «فَهَذِهِ الْأَحَادِيثُ لَمْ تَكُنْ مَشْهُورَةً شُهْرَةً يَعْلَمُهَا مِثْلُ أُوَلَيْكُ» (۱۴۰۶: ۴۶۴/۴) و البانی (م ۱۴۲۰) بعد از بیان اعتماد ابن تیمیه و احمد بن حنبل و دفاع از حدیث در برابر اشکالات می‌گوید: «فقد تبين بوضوح سلامة الحديث من علة قادحة في سنده و أنه صحيح محتج به» (البانی، ۱۴۱۵: ۴۵۸/۱).

بحث رجالی

مدار سند حدیث بر سعید بن جمهان و سفینه است و این دو توثیق قابل اعتنائی ندارند تا بتوانند بر جرح مقدم گردد.

سعید بن جمهان در منابع رجالی مجهول است و صرفاً در همین جا از او نام برده شده است «و لا نعرفه إلا من حدیثه» (ترمذی، ۱۴۰۳: ۳۴۱/۳) بلکه تضعیف هم دارد؛ «فسعید بن جمهان غیر مشهور بالعدالة بل مذکور انه لا یقوم حدیثه» (ابن حزم، بی تا، ۱۸۵/۹) و توثیق وی با نوعی تضعیف توأم است: «سعید بن جمهان بضم الجیم الأسلمی أبو حفص البصری وثقه ابن معین و أبو داود و ابن حبان و قال أبو حاتم شیخ لا یحتج به و قال النسائی لیس به بأس» (عظیم آبادی، ۱۴۱۵: ۲۸۱/۱۱) و توثیق او بر تضعیفش ترجیح داده نشده «فالذی یتظهر ان سعید بن جمهان کان یضطرب فیه» (عسقلانی، بی تا، ۲۱۴).

پس هیچ توثیق قابل اعتنائی که بتواند بر جرح مقدم گردد، یافت نمی‌شود و ادعای البانی که «فهذا جرح مبهم غیر مفسر فلا یصح الأخذ به فی مقابلة توثیق من وثقه» (البانی، ۱۴۱۵: ۴۵۸/۱)، قابل قبول نیست؛ بلکه در طرف مقابل می‌توان گفت: «الجرح المفسر مقدم علی التوثیق».



سفینه درباره او گفته اند: «اسمه مهران ويقال رباح وسماه رسول الله صلى الله عليه وسلم سفينة لأنهم كانوا في سفر فكان كل من أعيى وكل ألقى عليه بعض متاعه ويقال بل عبر بهم نهراً وهو الذي روى الخلافة بعدی ثلاثون ثم يكون الملك» (مقدسی، بی تا، ۲۳/۵) و روایاتی که در وجه تسمیه آمده همه را سعید بن جمهان از سفینه نقل کرده است (طبرانی، بی تا، ۸۳/۷).

برای سفینه نیز توثیقی یافت نشد و ادعای صحبت هم بر اساس اعتماد به خود اوست که به واسطه سعید بن جمهان نقل شده است. حاصل سخن این که گرچه حدیث از نظر برخی از بزرگان اهل سنت مانند ابن خلدون و ابن عربی و محب الدین خطیب صریحاً تضعیف شده اما با همه ایراداتی که دارد تلقی به قبول شده است (البانی، ۱۴۱۵: ۴۵۸/۱).

ج. بررسی فقه الحدیثی حدیث

برای فهم حدیث و تبیین برداشت اهل سنت از آن لازم است ابتدا مفردات حدیث را ملاحظه کنیم:

تحلیل مفردات

خلافت، ملک عضوض و بیزی را با استفاده از کلمات اهل ادب و شارحان حدیث توضیح می‌دهیم:

الخلافة

از ماده «خ ل ف» به معنای این است که چیزی بعد از دیگری بیاید و جانشین او شود وجه تسمیه خلافت هم آن است که بعد از اولی آمده و جانشین او شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/۲۱۰) در معنی خلافت گفته اند: «و الخلافة النيابة عن الغير إما لغيبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشريف المستخلف» (راغب، ۱۴۰۴: ۱۵۶). در فرهنگ دینی به جانشین رسول خدا خلیفه گفته شده و مساوق است با کلمه امام یعنی رهبر امت اسلامی بعد از رسول خدا ﷺ در حدیث یوم الانذار رسول خدا ﷺ امیرالمومنین علی علیه السلام را خلیفه خود معرفی کرده است «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۸۳) رسول خدا ﷺ در معرفی امیرالمومنین علیه السلام و سایر جانشینان خود کلمه امام را به کار گرفته است «أَلَا إِنَّهُ الْمُبَلَّغُ عَنِّي وَ الْإِمَامُ بَعْدِي فَزَوْجُ ابْتِئِي وَ أَبُو سَيْطِي هُوَ الْإِمَامُ أَبُو الْأَيْمَةِ الرَّهْرِ» (خزاز، ۱۴۰۱: ۸۸) در روایات جانشینان دوازده گانه در لسان رسول خدا ﷺ از تعبیر خلیفه نیز استفاده شده «لَا يَزَالُ هَذَا الْإِسْلَامُ عَزِيْزاً إِلَيَّ اِثْنَى عَشَرَ خَلِيفَةً» (طیالسی، بی تا، ۶۰۷) آن حضرت صلی الله علیه و آله برای معرفی جانشینان خود از هر دو لفظ خلیفه و امام بهره جسته است.

بنابراین سخن برخی از اندیشمندان که معنای اصطلاحی خلیفه برای جانشینی رسول خدا ﷺ یک معنای مستحدث است نه مصطلح شرعی (عسکری، ۱۴۱۰: ۱۵۸/۱) قابل قبول نیست.

اطلاق خلیفه بر حاکم غیر واجد شرائط مورد انکار قرار گرفته است: ابوبکر شخص اعرابی را که خلیفه رسول الله خوانده بودش، نفی کرده می‌گوید: «أنا الخليفة بعده» (متقی، ۱۴۰۹: ۵۳۰/۱۲) ابن اثیر بعد از نقل ماجرای گفتگوی ابوبکر با اعرابی می‌نویسد: «الخليفة من يقوم مقام النذاهب ويسد مسده فأما الخليفة فهو الذي لا غناء عنده ولا خير فيه وكذلك الخالف وقيل هو الكثير الخلف». وی با توجه به اعتقاد اهل سنت برای توجیه سخن ابوبکر - که جانشینی رسول خدا ﷺ را از خود سلب کرده بود - می‌گوید: «وإنما قال ذلك تواضعا وهضما من نفسه» (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۶۹/۲).

در کتب لغت و تفاسیر - ذیل آیه «فاعدوا مع الخالفين» - برای خالفة معانی دیگری نیز ذکر شده که ابن اثیر از گفتن آنها خودداری کرده است مانند: غیر نجیب و احمق و فاسد در دین و شر (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۸۹/۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹۲/۱۲؛ ابن‌زمنین ۱۴۲۳: ۲۲۴/۲؛ رازی، بی‌تا، ۱۵۷/۱۶).

عمر بن خطاب در جمعی از اصحاب تفاوت بین خلیفه و ملک را پرسید، طلحه و زبیر اظهار نادانی کردند اما جناب سلمان گفت: خلیفه کسی است که در بین مردم به عدالت رفتار می‌کند و بین آنها در تقسیم تفاوت نمی‌گذارد و با مردم شفقت مهر بانی می‌ورزد مانند مهربانی و دلسوزی مرد بر خانواده و عیال خویش و بر اساس کتاب خدا قضاوت می‌کند. در نقلی دیگر آمده است: عمر پرسید: من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان گفت: اگر درهمی یا کمتر یا بیشتر از مسلمانان مالیات بگیری و آن را در غیر جایگاه و بناحق مصرف کنی، تو پادشاهی نه خلیفه. عمر با شنیدن این پاسخ به گریه افتاد. (متقی، ۱۴۰۹: ۵۶۷/۱۲).

العضوض

از ماده «ع ض ض» به معنای گازگرفتن و آسیب‌رساندن با دندان است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸/۴) و فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷۲/۱) و ملک عضوض یعنی حکومت و پادشاهی ستمگر و خشن و گزنده و همراه با آزار و اذیت. ابن اثیر می‌نویسد: «تَمَّ يَكُونُ مُلْكُ عَضُوضٍ أَي يَصِيبُ الرَّعِيَةَ فِيهِ عَسْفٌ وَظُلْمٌ كَأَنَّهُمْ يَعَضُّونَ فِيهِ عَضًّا. وَالْعَضُوضُ: مِنْ أُنْبِيَةِ الْمُبَالِغَةِ. وَفِي رِوَايَةٍ تَمَّ يَكُونُ مُلُوكٌ عَضُوضٌ وَهُوَ جَمْعٌ: عِضٌّ بِالْكَسْرِ، وَهُوَ الْخَبِيثُ الشَّرِسُ. وَمِنْ الْأَوَّلِ حَدِيثُ أَبِي بَكْرٍ وَسَيَّرُونَ بَعْدِي مُلْكًا عَضُوضًا» (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۲۵۳/۳).



بزیزی

به معنای زورگیر و غارتگر «بکسر الباء وتشدید الزای الأولى والقصر: السلب والتغلب من بز ثیابه وابتزّه إذا سلبه إياها ورواه بعضهم بزبیا» (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱/۱۲۴). به تغییر روش مسلمانان بعد از سی سال در تفاسیر ذیل ۵۵ سوره نور اشاره شده است که مسلمانان که در ابتدای امر در خوف و وحشت و ناامنی به سر می‌بردند با وعده الهی به ساحل امن و امان رسیدند اما بعد از رسیدن به قدرت از اسلام دور شده و مسیر حکومت‌های جایر را برگزیدند. گرچه زمخشری در مراحل تغییر بعد از سی سال با ظرافت خاصی حاکمان بنی‌امیه به‌ویژه معاویه را از هرگونه نقد و تنقیص در امان قرار می‌دهد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۲۵۱).

استناد اهل سنت به حدیث در مباحث امامت

سفینه راوی حدیث سی سال را بر خلفای چهارگانه تطبیق داده است و بر همین اساس دانشمندان اهل سنت برای اعتبار خلافت آنان به این حدیث تمسک جسته‌اند. «أمسک خلافة أبي بكر رضی الله عنه سنتین وعمر رضی الله عنه وعشرا وعثمان رضی الله عنه اثنتی عشرة وعلی رضی الله عنه ستا قال علی بن الجعد قلت لحماد بن سلمة سفينة القائل أمسك؟ قال نعم» (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۵/۳۹۲) وی در کتاب الثقات نیز تطبیق سفینه را بر خلافت خلفای اربعه بیان کرده است (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۲/۳۰۴) در برخی از آثار متأخر، تطبیق به‌صورت منظوم هم بیان شده: «حولان للصدیق عشر للنقی... ستان للعثمان ست للعلی» (خیریبتی، ۱۴۱۷: ۱۱).

تطبیق سی سال بر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمومنین علیه السلام و شش ماه خلافت امام حسن علیه السلام در سایر منابع اهل سنت نیز آمده (باقلانی، ۱۴۲۵: ۱۳۴؛ رازی، ۱۹۸۶: ۲/۲۹۱؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۵/۱۴۰). این حدیث مستند و دلیل اهل سنت بر تریع خلفا قرار گرفته است به معنای اثبات خلافت امیرالمومنین علیه السلام در برابر جریان اموی که معاویه را خلیفه چهارم پنداشته‌اند و تحت تاثیر جریان اموی دچار تردید شده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۳۵/۱۸).

گرچه وی در جای دیگر در مقام دفاع از اموی‌ها به نوعی در تریع تشکیک می‌کند تردیدی که ناشی از برداشت نادرست از مفهوم امامت است و به این بهانه که امامت مرادف با سلطه بالفعل است نه صلاحیت شخص امام. وی از تشکیک در تریع پا را فراتر نهاده و از امیرالمومنین علیه السلام خلافت را سلب کرده است: «فَبَيَّنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ وَايَةَ هَؤُلَاءِ خِلَافَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ مُلْكٌ وَلَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ عَلَيَّ لِأَنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعِ النَّاسُ فِي زَمَانِهِ بَلْ كَانُوا مُخْتَلِفِينَ لَمْ يَنْتَظِمُ فِيهِ خِلَافَةُ النَّبُوَّةِ وَلَا الْمُلْكِ؟» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱/۴۱۵).

ابن تیمیه نظر کسانی که معاویه را به عنوان خلیفه چهارم پنداشته اند را ترجیح داده و موضع مخالفان احمد حنبل در تربیع را تقویت کرده و می نویسد: مخالفان تربیع خلفا، احمد حنبل را به خاطر اینکه گفته «مَنْ لَمْ يَرْبِعْ بَعْلِي فِي الْخِلَافَةِ فَهُوَ أَضَلُّ مِنْ جَمَارِ أَهْلِهِ»، او را محکوم کرده اند زیرا در بین اصحاب مانند طلحه و زبیر و غیر این دو افرادی بودند که خلافت علی را قبول نکردند و شایسته این سخن نیز نیستند (همان، ۴۰۲).

حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» در آثار اهل سنت مستند خلافت امام حسن (علیه السلام) نیز قرار گرفته است و شش ماه خلافت امام حسن (علیه السلام) را ملحق به خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) کرده اند «وَإِنَّمَا كَمَلَتِ الثَّلَاثُونَ بِخِلَافَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۷/۸). در باب خلافت امام حسن (علیه السلام) و فضائل آن حضرت گفته شده «هُوَ آخِرُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ بَنَصَّ جَدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِيَّ الْخِلَافَةِ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ بِمَبَايَعَةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَقَامَ بِهَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَأَيَّامًا خَلِيفَةَ حَقٍّ وَإِمَامًا عَدْلًا وَصَدَقَ تَحْقِيقًا لِمَا أَخْبَرَ بِهِ جَدَهُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَوْلِهِ (الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً) فَإِنَّ تِلْكَ السَّنَةَ الْأَشْهُرَ هِيَ الْمَكْمَلَةُ لِتِلْكَ الثَّلَاثِينَ فَكَانَتْ خِلَافَتَهُ مَنْصُوصًا عَلَيْهَا وَقَامَ عَلَيْهَا إِجْمَاعٌ مِنْ ذَكَرَ فَلَا مَرِيَةَ فِي حَقِّيَّتِهَا» (هیتمی ۱۹۹۷: ۳۹۶/۲).

بنابراین باتوجه به قول دانشمندان سنی در خصوص امام حسن (علیه السلام) به عنوان خامس خلفاء الراشدين (صلابی، ۱۴۲۵) سخن کسانی که عمر بن عبدالعزیز را با این عنوان مطرح کرده اند قابل اعتنا نمی باشد (دمیجی، ۱۴۰۷: ۲۹۷).

انتهاء الخلافة و عدم مشروعیت معاویه

لازمه روشن و بین محدودکردن خلافت به سی سال، انتهاء خلافت است و عدم مشروعیت معاویه و در سخنان دانشمندان اهل سنت و به این لازم تصریح هم شده است. سفینه در تطبیق سی سال از سعید بن جمهان به لازم تحدید به سی سال را تصریح می کند: «فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَرْغُمُونَ أَنَّ الْخِلَافَةَ فِيهِمْ قَالَ كَذَبُوا بَنُو الرَّزْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ شَرِّ الْمُلُوكِ» (ترمذی ۱۴۰۳: ۳۴۱/۳).

اندیشمندان اهل سنت نیز عدم شایستگی معاویه را برای عنوان خلافت پذیرفته اند «وَهَذَا الْحَدِيثُ فِيهِ الْمَنْعُ مِنَ تَسْمِيَةِ مُعَاوِيَةَ خَلِيفَةً» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۸۰/۶). «كان معاوية يقول أنا أول الملوك وآخر خليفة والسنه أن يقال لمعاوية ملك ولا يقال له خليفة لحديث سفينة الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا عضوا» از نبی اکرم (ص) نقل کرده اند: «الخلافة بالمدينة و الملك بالشام» (همان، ۱۴۴/۸).

عدم مشروعیت خلافت بعد از سی سال بوضوح از حدیث الخلافة بعدی استفاده شده است: «وصف القائمين بهذا الأمر في مدة ثلاثين سنة بعده، بالوصف الدال على التعظيم والمدح و وصف من جاء بعد ذلك بالوصف الدال على أنهم أرباب الدنيا لا أرباب الدين» (غزالی، ۱۴۰۹: ۲۹۱/۲).



با این حال عنوان خلیفه به تدریج بر حاکم جامعه اسلامی اطلاق گردید هر چند که دارای صلاحیت‌های لازم نبود. ممکن است گفته شود صدق این عنوان بر افرادی بدون داشتن شرایط لازم برای منصب خلافت از باب استعمال لفظ است در اعم از معنای صحیح آن و منع از استعمال لفظ خلیفه نیز ممکن است از باب استعمال لفظ در معنای صحیح آن باشد. اصطلاح «خلافة النبوة» یا «الخلافة الكاملة» یا «الخلافة الراشدة» برای رفع این مشکل ایجاد شده است.

برخی برای فرار از انتهاء خلافت با حفظ ضرورت امامت و جانشینی رسول خدا ﷺ انتهاء خلافت بعد از سی سال را به الخلافة الكاملة یا خلافة النبوة مقید کرده‌اند «یحتمل الصرف إلى الخلافة علی وجه الكمال» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۳۹/۵) و نیز گفته شده: مراد از سی سال بعد از رسول خدا ﷺ خلافة النبوة است و اما معاویه و بیشتر حاکمان بعد از او بر روش پادشاهان حکومت کردند هر چند به اسم خلیفه شناخته شده باشند (عسقلانی، بی تا، ۳۴۶/۱۲).

بعضی از روشن فکران معاصر اهل سنت با استناد به نص حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» بوضوح انقضای خلافت را پذیرفته و زیر بار تمحلات اسلاف خود در تاویل و تصرف نرفته زیرا به نص حدیث بعد از سی سال خلافت محکوم به عدم تکرار است و گفته‌اند: «نظرية الخلافة عند أهل السنة هي اسم بلا مسمى» (جابری، ۲۰۰۴: ۳۰۹).

کار معاویه به جایی رسیده است که حتی برخی مانند فضل بن روزبهان در مقام دفاع از او برنیامده و اصلاً او را خلیفه نمی‌دانند «ان معاوية لم یکن من الخلفاء حتی نذب عنه المطاعن بل هو من الملوک، بل یستدلون بما یروونه من النبی ﷺ أنه قال: الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یكون ملکا خصوصاً علی نفی الخلافة عنه» (شریعت اصفهانی، ۱۴۲۲: ۱۷۰) در قده معاویه با استناد به حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» به تفصیل سخن گفته شده است (کورانی ۱۴۲۶: ۱۱۲/۲).

با این حال جریان اموی سعی و تلاش فراوانی در حفظ میراث معاویه مبذول داشتند - در عین اعتراف به انتهای خلافت راشده و خلافة النبوة - اصل خلافت را حتی در شکل پادشاهی محفوظ می‌دانند «وَصَعَفَتْ خِلَافَةُ (النَّبُوَّةِ) صَعْفًا أَوْ جَبَّ أَنْ تُصَيِّرَ مُلْكًا فَأَقَامَهَا مَعَاوِيَةُ مُلْكًا بِرَحْمَةٍ وَجَلِمَ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الْمَأْثُورِ: تَكُونُ نُبُوَّةٌ وَرَحْمَةٌ ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً نُبُوَّةٌ وَرَحْمَةٌ ثُمَّ يَكُونُ مُلْكٌ وَرَحْمَةٌ ثُمَّ يَكُونُ مُلْكٌ. وَلَمْ يَتَوَلَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُلُوكِ خَيْرًا مِنْ مَعَاوِيَةَ فَهُوَ خَيْرُ مُلُوكِ الْإِسْلَامِ وَسَيْرَتُهُ خَيْرٌ مِنْ سَيْرَةِ الْمُلُوكِ بَعْدَهُ» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۴۵۳/۷).

برخی در مقام تأویل حدیث و بی اثر نمودن تحدید به سی سال برای استمرار بخشیدن به سلطه اموی - آن هم به نام خلافت و انتساب حاکمان ستمگر به رسول خدا ﷺ - خود را به تکلف انداخته

مفهوم روشن و آشکار سخن رسول خدا ﷺ، بلکه صریح کلام حضرت را در نفی صلاحیت از مدعیان خلافت بعد از سی سال را نفی کرده و می‌گویند صرفاً در مقام مدح خلفای قبل از سی سال است نه مذمت خلفای بعد از آن (مبارکفوری، ۱۴۱۰: ۲۶۳/۱).

این تأویل و تصرف مصداق واضح اعمال نظر در برابر نص رسول خدا ﷺ شمرده شده است «فَمَا قِيلَ مِنْ تَجْوِيزٍ مَنْ بَعْدَهُمْ إِنْ سَارُوا سَبِيْرَتَهُمْ مِنْ الْأَوْصَافِ الْإِثْبَاتِيَّةِ فَكَالرَّأْيِ فِي مُقَابَلَةِ النَّصِّ إِذْ بَعْضُ الْحَدِيثِ يَفْسِّرُ بَعْضَهُ الْأَخْرَ عَلَى أَنْ آخِرَ الْحَدِيثِ الْمَذْكُورِ مِنْ قَوْلِهِ: ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ وَفِي رِوَايَةٍ ثُمَّ يَكُونُ مُلْكًا وَقَدْ يَزَادُ عَضُوصًا يَا بِي عَنْ ذَلِكَ وَأَيْضًا لَا يَلَائِمُ ذِيْلَ هَذَا الْحَدِيثِ» (خادمی، ۱۳۴۸: ۱۶۵/۱).

د. بررسی دلالی

اشکالات دلالی به دو نوع قابل تبیین است:

ضعف دلالت

این حدیث نمی‌تواند برای خلفا مشروعیت ایجاد کند زیرا: اولاً، تطبیق بر خلفای چهارگانه در لسان راوی حدیث سفینه است نه رسول خدا ﷺ؛ ثانیاً، آیا سخن رسول خدا ﷺ صرفاً پیشگویی است یا بشارت و تأیید و حکم به جواز؟ (بیاضی، ۱۳۸۴: ۱۴۵/۳)؛ ثالثاً، بنا بر اعتراف ابن تیمیة این حدیث خلیفه خاصی را تعیین نکرده است «مع انه ليس نصاباً لاثبات خليفه معين» (ابن تیمیة، ۱۴۰۶: ۴۶۴/۴) هر چند این حرف را در رد استناد به حدیث برای امامت امیرالمومنین علی ﷺ مطرح کرده اما ناخواسته، استدلال به حدیث برای خلافت و امامت دیگران را هم مخدوش می‌سازد.

برخی از نویسندگان با ملاحظه زمان وفات رسول خدا ﷺ و شهادت امیرالمومنین ﷺ عدد سی سال را دقیق نمی‌دانند: «أن فيه اختلالاً لأن النبي ﷺ قبض سنة عشر من الهجرة لليلتين بقيتا من صفر و على سنة أربعين من الهجرة لتسع بقين من رمضان فهده ستة أشهر و ثلاث عشرة ليلة زائدة» (بیاضی، ۱۳۸۴: ۱۴۷/۳) این اشکال را قبلاً هم جواب دادیم که با محاسبه شش ماه خلافت امام حسن ﷺ سی سال کامل می‌شود.

تعارض با سایر روایات

تعارض با سایر روایات مورد قبول فریقین مشکل مهم انحصار خلافت در حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» است که با روایات مقبول نزد فریقین - دال بر استمرار خلافت - در تعارض آشکار است و موجب سلب اعتماد از آن و طرح آن می‌گردد:

تعارض با روایت خلفای اثنی عشر: این حدیث انتهای خلافت را تا سی سال بعد از رسول خدا ﷺ می‌داند در حالی که روایات امامان دوازده‌گانه امر جانشینی رسول خدا ﷺ را تا آخر الزمان مستمر می‌داند: «ان الاسلام لا يزال عزيزاً الى اثني عشر خليفه» (طیالسی، بی تا، ۶۰۷؛ نیشابوری، بی تا، ۴/۶).



شارحان حدیث تلاش کرده‌اند تا شاید با تحفظ بر اعتقادات خود مشکل را برطرف سازند: مراد از انتهای خلافت، خلافة النبوه است و این با استمرار خلافت - بدون قید - در روایات جانشینان دوازده گانه منافاتی ندارد خلافتی که در مقام عمل سلطنت و پادشاهی است.

در خلافة النبوه توالی به مدت سی سال است اما در جانشینان دوازده گانه توالی لازم نیست هر چند که آنها می‌توانند مصداق خلفای راشدین هستند برای مثال عمر بن عبد العزیز را مطرح کرده‌اند (قاضی عیاض، ۱۴۲۶: ۱۱۱/۶) دیگر شارحان حدیث نیز با این شیوه، تعارض را نادیده انگاشته‌اند (نوی ۱۴۰۷: ۲۰۱/۱۲؛ عسقلانی، بی تا، ۱۸۲/۱۳).

از معاصران البانی نیز در سلسله الصحیحه در پاسخ به محب الدین خطیب جمع قاضی عیاض را پذیرفته و با نقل «خلافة النبوة ثلاثون سنة»، تقویت کرده است (البانی، ۱۴۱۵: ۴۵۸/۱).

تعارض با حدیث «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة»: انتهاء جانشینی رسول خدا ﷺ بعد از سی سال با احادیث من مات - که دلالت بر ضرورت استمرار امامت دارد - ناسازگار است برخی از اهل سنت هم به این نکته توجه کرده‌اند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۳۸/۵).

برخی از متکلمان اشعری انتهای خلافت را انکار کرده و در رد انحصار مستفاد از روایت بعد از تکرار جواب‌های قبل می‌نویسد: «أنه قال: ثم تصیر ملکا و الضمیر فی قوله: تصیر ملکا إنما هو عائد إلی الخلافة إذ لا مذکور یمكن عود الضمیر إلیه غیر الخلافة و تقدیر الکلام ثم تصیر الخلافة ملکا، حکم علیها بأنها تصیر ملکا و الحكم علی الشیء یستدعی وجود ذلک الشیء» (آمدی، ۱۴۲۳: ۲۸۸/۵).

سخن آمدی مخدوش است؛ زیرا برای صحت حکم بر هر چیزی وجود علمی آن چیز لازم است نه وجود خارجی و اگر مراد وجود خارجی باشد اصلا صیوررتی محقق نمی‌شود.

ممکن است گفته شود: حدیث سفینه اخبار است از این که سرزمین‌های اسلامی تا سی سال بعد از رحلت رسول خدا ﷺ به شکل خلافت اداره شده و بعد از آن به سلطنت تبدیل می‌شود و همان طور هم شد. اما آیا آن خلافت درست است یا نه و تعداد خلفا چند نفر است؟ حدیث در مقام بیان این جهت نیست لذا با روایات امامان دوازده گانه منافاتی ندارد.

به بیان دیگر سخن رسول خدا اخبار از واقع و پیشگویی است از تبدیل خلافت به پادشاهی و سلطنت و حقیقتا از مدعیان خلافت بعد از سی سال به روشنی سلب صلاحیت نموده است اما نسبت به سی سال صراحتی در تأیید ندارد و اصلا در صدد بیان نیست.

بنابراین تعارضی بین حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» و روایات متواتر و مقبول ائمه اثنی عشر نیست و بطلان سخن محمود ابوریه که روایات امامان دوازده گانه را از احادیث مشکله و مبتلا به معارضه با حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» دانسته نیز واضح می‌گردد (ابوریه، ۲۴۲).

هـ. استناد به «الخلافة بعدی ثلاثون» در کلام امامیه

منابع امامیه در مواردی به حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» احتجاج کرده‌اند:

تطبيق سی سال بر خلافت امیرالمومنین (علیه السلام)

در منابع امامیه آمده است که مراد از «ثلاثون سنة» سی سال خلافت علی (علیه السلام) است و ربطی به خلافت خلفای راشدین در اصطلاح اهل سنت ندارد. در شرح حدیث منزلت گفته شده همان گونه که موسی هارون را جانشین خود در بین قومش قرار داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز علی را به عنوان جانشین خودش معرفی کرد سه نوبت در طول زندگی خودش و نوبت چهارم جانشین برای بعد از وفات. «ثم كانت المروة الزبابة استخلافه بعد وفاته ثم جعل خلافته علامة واضحة فقال: الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَعَاشَ خَلِيفَةً بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً» (طبری، ۱۴۱۵: ۴۴۹).

شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز سی سال در حدیث سفینه را بر مدت امامت امیرالمومنین (علیه السلام) تطبیق داده است و می‌گوید تنها فردی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سی سال خلافت کرده امیرالمومنین علی (علیه السلام) است (طوسی، ۱۳۸۲: ۴۳/۳؛ قمی، ۱۴۱۸: ۲۷۷). در «اسرار الامامة» اتفاق و اجماع بر امامت ویژه امیرالمومنین (علیه السلام) دانسته شده است: «اجمع الناس في امامته ولو يوما ولم يجمع في خلافة متقدميه ولو ساعة ويعين ذلك ان اباحنيفة قال: علي (علیه السلام) امام الى يوم التحكيم وى برای اثبات استمرار خلافت امیرالمومنین میگوید: لكن يكذبه حديث الخلافة بعدی ثلاثون سنة» (طبری، ۱۴۳۲: ۲۱۲).

احتجاج به «الخلافة بعدی ثلاثون» در مقام رد فضیلت غار برای ابوبکر

ضمن مسائل سعد بن عبدالله القمی بنا بر نقل صدوق سعد بن عبد الله قمی (۲۹۹م) با فردی سنی مناظره داشت وی برای استفاده از حضرت امام عسکری (علیه السلام) و فرزند بزرگوارشان حضرت ولی عصر (علیه السلام) ماجرای مناظره را نقل کرد آن حضرت در مقام راهنمایی وی و برای نقض ادعای خصم - که در فضیلت همراهی ابوبکر با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در غار به این جهت بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلافت و جانشینی ابوبکر را با این عمل تأیید نموده است - استناد به حدیث مورد قبول اهل سنت را تعلیم می‌فرماید «فَهَلَّا نَقَضْتَ عَلَيْهِ دَعْوَاهُ بِقَوْلِكَ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً» و اینکه لازمه حرف شما در فضیلت بودن آن است که سه نفر دیگر را هم باید با خود به غار می‌برد (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۶۲/۲) یعنی اگر همراه بردن ابوبکر به این خاطر بوده که رسول خدا می‌دانست بعد از او خلیفه می‌شود، پس باید سه نفر دیگر را هم با خود به غار می‌برد زیرا خبر داده که خلافت بعد از من سی سال است و منحصر به ابوبکر نیست.

۱. ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی از محدثان شیعه در قرن سوم هجری که مدتی در بغداد سکونت داشت احتمالا اقامت دائمی اش در قم بوده دوران امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) و دوران غیبت صغری و حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) را درک کرد.



دلیل بر امامت و خلافت حضرت امام حسن (علیه السلام)

گذشت که اهل سنت با استناد به این حدیث امام حسن (علیه السلام) را خامس الخلفاء الراشدين می‌دانند در سخن امامیه نیز این استدلال دیده می‌شود مانند اربلی (م ۶۹۲) که در بیان امامت امام حسن (علیه السلام) اتفاق و اجماع مسلمانان بر امامت آن حضرت را به «الخلافة بعدی ثلاثون» نیز مستند می‌سازد (اربلی ۱۳۸۱: ۵۳۷/۱).

استناد برای بطلان نظریه استیلاء

در نظر اهل سنت یکی از راه‌های تعیین امام استیلاء است یعنی اگر در جامعه اسلامی فردی - بدون داشتن شرائط و صلاحیت‌های لازم - به زور و غلبه زمام امور را بدست گرفت و خود را خلیفه خواند، باید به‌عنوان یک تکلیف از او تبعیت کرد (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۳۳/۵؛ فصلنامه امامت پژوهی، سال ۴، ۱۱۹/۱۶) یکی از ادله بطلان استیلاء حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون ثم تصیر ملکاً عضواً» دانسته شده است زیرا بعد از سی سال در زمان ظلم و بیدادگری حاکمان زور گو چنین حکومت جائزانه را خلافت نمی‌گویند بلکه پادشاهی ستمگرانه نامیده می‌شود (فاضل مقداد، ۱۴۲۲: ۳۵۰).

آیه استخلاف موید امامیه دانسته شده که در امامت و خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قایل به نص هستند بر خلاف اهل سنت که اختیار را هم راه تعیین امام می‌دانند و صریح آیه آن است که خلیفه باید دین خدا را مستقر سازد و این کار متوقف بر شناخت کامل از دین است بنا بر این پادشاهان عرب نمی‌توانند مراد استخلاف باشند بلکه این پادشاهان در «و من کفر فاولئک هم الفاسقون» هستند (مظفر، ۱۴۲۲: ۳۸۰/۵) و هنگام بحث از مصادیق روایات ائمه اثنی عشر و رد فضل بن روزبهان به حدیث الخلافه بعدی استناد شده است «و الحمل الثانی (الخلفاء الصلحاء) مناف لأخبارهم لإفادتها أن خلافة الصلحاء منحصره فی ثلاثین سنة» (همان، ۲۷۸/۶).

نتیجه‌گیری

حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون» نزد امامیه از جهت سند مخدوش است زیرا اعتماد به آن و غمض عین از بحث سندی صرفاً به‌خاطر باور به هماهنگی محتوای حدیث با معتقدات آنان در امامت است. از حیث دلالت نیز مخدوش بوده زیرا صراحت بلکه ظهور در مطلوب آنان ندارد. اما لوازمی دارد که پذیرش آنها برای اهل سنت بسیار دشوار است به همین جهت نویسندگان اهل سنت تلاش‌های فراوانی برای فرار از این لوازم کرده‌اند یکی از مهم‌ترین و روشن‌ترین این لوازم عدم اعتبار حکومت‌های جائز به‌ویژه جریان اموی و در راس آنها معاویه بن ابی‌سفیان است و اما امامیه هم در مواردی از باب جدل و برای اسکات خصم از این حدیث بهره‌جسته‌اند مانند: تطبیق سی سال بر خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) و رد فضیلت غار برای ابوبکر و دلیل بر امامت و خلافت حضرت امام حسن (علیه السلام) و استناد برای بطلان نظریه استیلاء.

فهرست منابع

١. ابن أثير، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث، تحقيق طاهر أحمد الزاوي، قم: مؤسسة إسماعيليان، ١٣٦٤ش.
٢. ابن تيمية، أحمد، مجموع الفتاوى، محقق أنور الباز، بي جا، دارالوفاء، ١٤٢٦ق.
٣. ابن تيمية، أحمد، جامع الرسائل، المحقق: محمد رشاد سالم، رياض: دارالعتاء، ١٤٢٢ق.
٤. ابن تيمية، أحمد، منهاج السنة النبوية، تحقيق محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ق.
٥. ابن حبان، محمد، صحيح ابن حبان، تحقيق شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ق.
٦. ابن حبان، محمد، الثقات، دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، ١٣٩٣ق.
٧. ابن حزم، المحلى فى شرح المجلى، تحقيق: شاکر احمد، بي جا، دارالفکر، بي تا.
٨. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون، ديوان المبتدأ والخبر فى تاريخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر، محقق: خليل شحادة، بيروت: دارالفکر، ١٤٠٨ق.
٩. ابن أبى زمنين، محمد، ١٤٢٣، تفسير ابن زمنين أبو عبد الله حسين بن عكاشة محمد بن مصطفى الكنز الفاروق، الحديثة القاهرة، ١٤٢٣ق.
١٠. ابن عبد البر، محمد، جامع بيان العلم وفضله، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٣٩٨ق.
١١. ابن عبد البر، محمد، التمهيد مصطفى بن أحمد العلوى، البكرى وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية المغرب، ١٣٨٧ق.
١٢. ابن عقيل، محمد، النصائح الكافية، قم: دارالثقافة للطباعة و النشر، ١٤١٢ق.
١٣. ابن عساکر، على، تاريخ مدينة دمشق، على شيرى، بيروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٥ق.
١٤. ابن عطية اندلسى، عبدالحق، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، المحقق: عبدالسلام عبدالشافي محمد، بيروت: دارالكتب العالمية، ١٤٢٢ق.
١٥. ابن فارس، أحمد عبدالسلام محمد هارون، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتبة الإعلام الإسلامى، ١٤٠٤ق.
١٦. ابن قتيبة، غريب الحديث، دكتور عبدالله الجبورى الأولى، قم: دارالكتب، ١٤٠٨ق.
١٧. ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
١٨. ابن منظور، احمد، لسان العرب، قم: نشر أدب الحوزة قم، ١٤٠٥ق.
١٩. أبورية، محمود، أضواء على السنة المحمدية، قم: انصارىان، ١٤٢٠ق.



۲۰. ابونعیم اصفهانی، احمد، تاریخ أصبهان، محقق: کسروی، بیروت: دارالکتب، ۱۴۱۰ق.
۲۱. أبو یعلی الموصلی، احمد، مسند أبی یعلی حسین سلیم أسد، دارالمأمون، بی تا.
۲۲. ابی حیان اندلسی، محمد، تفسیر البحر المحیط، الشیخ عادل أحمد عبدالموجود دارالکتب بیروت، ۱۴۲۲ق.
۲۳. أبی زرعة، عبدالرحمن، تاریخ أبی زرعة، تحقیق: شکر الله عالم الکتب، ۱۴۱۷ق.
۲۴. أحمد، نورس، تعدد الخلفاء ووحدة الأمة فقهاً وتاريخاً ومستقبلاً قسم الفقه الإسلامی وأصوله جامعة دمشق، ۱۴۳۱ق.
۲۵. اربلی علی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، تبریز، بی نا، بی تا.
۲۶. آمدی، سیف الدین، أبکار الأفكار فی أصول الدین، قاهره: ۱۴۲۳ق.
۲۷. باقلانی، ابوبکر، الإنصاف، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
۲۸. البانی، محمد ناصر، سلسلة الأحادیث الصحیحة، الریاض: مكتبة المعارف للنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ق.
۲۹. بیهقی، احمد، السنن الكبرى - البيهقي، بی جا، دارالفکر، بی تا.
۳۰.، الاعتقاد والهداية، تحقیق: احمد عصام، بیروت: دارالافتاء، ۱۴۰۱ق.
۳۱. بیاضی، علی، الصراط المستقیم، تحقیق: بهبودی، قم، ۱۳۸۴ش.
۳۲. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، تحقیق محمد عثمان، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۳ق.
۳۳. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد الشریف الرضی، افسست قم، ۱۴۰۹ق.
۳۴. تهرانی، محمد حسین، امام شناسی، مشهد، ۱۴۲۶ش.
۳۵. جابری، محمد عابد، العقل السیاسی، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیة، ۲۰۰۴م.
۳۶. جرجانی، میر سید شریف، شرح المواقف تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت: دارالجیل، ۱۹۹۷م.
۳۷. جوهری، أحمد عبدالغفور، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۳۸. جوینی، عبدالملک، لمع الأدلة فی قواعد أهل السنة فوکیة، حسین محمود، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۷م.
۳۹. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، إشراف: یوسف عبدالرحمن، المرعشلی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.

٤٠. خادمی، محمد، بريقه محمودية، مطبعة الحلبي، ١٣٤٨ق.
٤١. خطيب بغدادی، احمد، المتفق والمفترق تحقيق الحامدي، دمشق: دارالقادري، ١٤١٧ق.
٤٢. خزاز قمي، علي، كفايه الاثر، تحقيق: حسيني بيدار قم، ١٤٠١ق.
٤٣. خيربيتي، محمود، الدرّة الغراء في نصيحة السلاطين والقضاة، مكتبة نزار مصطفى رياض، ١٤١٧ق.
٤٤. دارمي، عبدالله بن بهرام، سنن دارمي، دمشق: مطبعة الحديثه، بي.تا.
٤٥. دميحي، عبدالله بن عمر بن سليمان، الإمامة العظمى عند أهل السنة والجماعة، ١٤٠٧ق.
٤٦. ذهبي، محمد، سير أعلام النبلاء، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٤٧. رازي، محمد بن عمر، معالم أصول الدين، المحقق: طه عبدالرؤوف، بي.جا، دارالكتاب العربي، بي.تا.
٤٨. -----، تفسير الرازي مفاتيح الغيب، بي.تا.
٤٩. رازي، فخر، الأربعين في أصول الدين، قاهره، ١٩٨٦م.
٥٠. راغب اصفهاني، مفردات غريب القرآن الثانية، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٤ق.
٥١. زبيدي، مرتضى، تاج العروس، علي شيري، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٥٢. زمخشري، محمود، بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٥٣. سبط، ابن جوزي، تذكرة الخواص من الأمة في ذكر خصائص الأئمة، قم، ١٤١٨ق.
٥٤. سجستاني، ابن الأشعث، سنن أبي داود، تحقيق: سعيد محمد اللحام، دارالفكر، ١٤١٠ق.
٥٥. سمعاني، منصور، تفسير القرآن، تحقيق: ياسر بن إبراهيم، الرياض: دارالوطن، ١٤١٨ق.
٥٦. شريعت اصفهاني، فتح الله، القول الصراح في البخاري وصحيحه الجامع، تحقيق: حسين الهرساوي، قم: موسسه الامام الصادق (عليه السلام)، ١٤٢٢ق.
٥٧. شيباني، احمد بن حنبل، مسند احمد، بيروت: دار صادر، بي.تا.
٥٨. -----، السنة، دار ابن القيم، تحقيق: د. محمد سعيد سالم القحطاني الدمام، ١٤٠٦ق.
٥٩. صدرا، محمد بن ابراهيم، شرح اصول كافي، ١٣٨٣ق.
٦٠. ابن بابويه (صديق)، محمد، كمال الدين و تمام النعمة، ١٣٩٥ق.
٦١. طبراني، سليمان، المعجم الكبير، تحقيق: عبدالمجيد السلفي، بي.جا، دار إحياء التراث العربي، بي.تا.



۶۲. طبرسی، الاحتجاج، تعليق وملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، نجف الأشرف: دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۶۳. طبری آملى، محمد بن جرير بن رستم، المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب (ع)، قم: مؤسسة الواصف، ۱۴۱۵ق.
۶۴. طبرى آملى، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامة (ط الحديث)، قم، بی نا، ۱۴۱۳ق.
۶۵. طبرى، عماد الدين حسن بن على، اسرار الامامه، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ۱۴۳۲ق.
۶۶. طوسى، محمد، تلخيص الشافى، بی جا، بی نا، ۱۳۸۲ش.
۶۷.، الأمالى، بی جا، مؤسسة البعثة دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۶۸. طيالسى، سليمان بن داود مسند أبى داود الطيالسى، بيروت: دارالمعرفة، بی تا.
۶۹. عسقلانى، ابن حجر، تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، تحقيق: اكرام الله، بيروت: دارالكتاب العربى، بی تا.
۷۰. -----، تقريب التهذيب، دراسة وتحقيق: مصطفى عبدالقادر، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۷۱. -----، تهذيب التهذيب، بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۰۴ق.
۷۲.، فتح البارى الثانية بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر، بی تا.
۷۳. عسكرى، مرتضى، معالم المدرستين، بيروت: مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۰ق.
۷۴. عظيم آبادى، محمد، عون المعبود، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۷۵. غزالى، أبو حامد، الأربعين فى اصول الدين، بيروت: دارالكتب العلمية، بی تا.
۷۶. فاضل، مقداد، اللوامع الإلهية فى المباحث الكلامية قم، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
۷۷. فراهيدى، خليل، العين، تحقيق: المخزومى و السامرائى، قم: مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
۷۸. قاضى عياض، عياض بن موسى، شرح صحيح مسلم المسمى اكمال المعلم بفوائد مسلم، تحقيق: يحيى اسماعيل، بی جا: دارالوفاء، ۱۴۲۶ق.
۷۹. قرطبي محمد، الجامع لأحكام القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۵ق.
۸۰. قسطلانى، أحمد، إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، مصر: المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۲۳ق.

٨١. قلقشندی، أحمد، صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، بيروت: دارالكتب العلمية، بی تا.
٨٢.، مآثر الإنافة فى معالم الخلافة، المحقق: أحمد فراج الكويت: مطبعة حكومة، ١٩٨٥ق.
٨٣. قمی، محمد طاهر، الأربعین فى امامه الائمه الطاهرين، تحقيق: سيد مهدي رجایی چاپ خانه امير، ١٤١٨ق.
٨٤. قنوجی، محمد صديق حسن خان، قطف الثمر فى بيان عقيدة أهل الأثر و يليه كتاب مسائل الجاهلية، سعودی: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف المملكة العربية السعودية، بی تا.
٨٥. كورانى، على، جواهر التاريخ، المجلد الثانى، دراسه لشخصيه أبى سفيان و معاويه الموسسين لامبراطوريه الامويه، بی جا، دارالهدى، ١٤٢٦ق.
٨٦.، آيات الغدير، قم: مركز المصطفى ﷺ للدراسات الاسلامية، ١٤١٩ق.
٨٧. محمد، خلدون احمد، مالكى، تعدد الخلفاء و وحده الامه فقها و تاريخها، جامعه دمشق، ١٤٣١ق.
٨٨. ماوردی، أبو الحسن، أعلام النبوة، بيروت: مكتبة الهلال، ١٤٠٩ق.
٨٩. مباركفوری، محمد، تحفة الأحوذی، بشرح جامع الترمذی بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٠ق.
٩٠.، مرعاة المفاتيح، شرح مشكاة المصابيح، الهند: الجامعة السلفية بنارس الهند، ١٤٠٤ق.
٩١. متقى هندی، على، كنز العمال تصحيح صفوة السقا بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
٩٢. مرتضى، شريف، الشافى فى الإمامة تهران، ١٤١٠ق.
٩٣. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، مظفر نجفى، ١٤٢٢ق.
٩٤. مقدسى، المطهر بن طاهر، البدء والتاريخ، بی جا، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
٩٥. نحاس، أحمد، إعراب القرآن علق عليه: عبدالمنعم منشورات محمد على بيضون، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٩٦.، عمدة الكتاب النحوى، المحقق: بسام عبدالوهاب الجابى، بی جا، دار ابن حزم، ١٤٢٥ق.
٩٧. نسائى، احمد بن شعيب، السنن الكبرى، سليمان البندارى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
٩٨.، فضائل الصحابة، بيروت: دارالكتب العلمية، بی تا.